



انتشارات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ارگان عقیدتی، سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

چگونگی پیدایش،

رشته و صنعت

طبقه کارگر در

ایران

شناسنامه کتاب:

چاپ اول: آرمان مستضعفین - شماره ۴۵ مرداد ماه ۱۳۵۹

چاپ دوم: هواداران آرمان مستضعفین - هلند - فروردین ماه ۱۳۶۹

تایپ مجدد: انتشارات مستضعفین - تیر ماه ۱۳۹۱

فهرست مطالب

- ۱۴..... چگونگی پیدایش و رشد طبقه کارگر در ایران.
- ۲۱..... بررسی نقش و تاثیرات کارگران در انقلاب جمهورییت.
- ۲۲..... چگونگی برخورد با طبقه کارگر جهت رشد و.....
- ۲۴..... مسئله شوراها در رابطه با طبقه کارگر.....

طبقه کارگر یکی از مصادیق عینی مستضعفین در عصر ما و در جامعه ما می‌باشد که در صورت خودآگاه شدنشان و به خاطر برخورداری از زمینه‌های عینی و استضعاف می‌توانند با انقلاب پر شکوهشان تحقق بخشنده اهداف عالی انسانی و اسلامی باشند. از دیدگاه قرآن انجام انقلاب از وظایف مستضعفین خودآگاه شده می‌باشد.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ... -
...تا مردم برای برپائی قسط قیام نمایند... - آیه ۲۵ - سوره حدید»

نقش حیاتی و سرنوشت ساز کارگران در اوضاع و احوال کنونی و آینده جامعه مان و به عنوان یکی از مصادیق عینی مستضعفین، لزوم نگرشی تحلیلی را بر چگونگی پیدایش، رشد و وضعیت کنونی آنها از جانب ما ایجاب می‌کند. البته قبلا در مقاله «پرولتاریا، تنها ضامن اجرای انقلاب اصیل مکتبی» از این طبقه به عنوان تحقق بخشندگان حقیقی رسالت‌های انبیاء یاد کرده‌ایم و اکنون به بحث و بررسی در زمینه‌های دیگری از رشد، پیدایش و چگونگی برخورد و آماده سازی کارگران می‌پردازیم.

اما قبل از آن، لازم است زمینه‌های پیدایش مکاتب دیگری را (عمدتا مارکسیسم) که آنها نیز سنگ همین طبقه را به سینه می‌زنند و داعیه فلاح و نجات انسان را دارند، در رابطه با موضوع مورد بحث مورد کنکاش و بررسی قرار دهیم تا در تحلیل‌های خود سیمای راستین حقیقت را هر چه تابناکتر و فروزنده تر دریابیم.

صفحات تاریخ پر از فراز و نشیب انسان، فجایع بیشماری را ثبت کرده است، در تاریخ یکی از عمده‌ترین فجایعی که تاکنون دامنگیر بشر شده است به بعد از پیدایش بورژوازی برمیگردد، و آن «جدائی حرکت اجتماع از مذهب و مذهب از حرکت اجتماع» بوده است. به عبارت دیگر از هنگامی که سده‌های قرون وسطائی فئودال‌ها بر افکار و اندیشه‌ها سست و نابود گردید، و بورژوازی توانست در فضای باز و آزاد فراهم گشته، همچون کبوتری رها شده از قفس به پرواز درآید، و هر روز بر رمزی تازه و کشف نوین از اسرار طبیعت دست یابد و شیوه تولید و ابزار تولید و هم فاز با آن روابط تولید پیچیده تر و پیچیده تر گردد و لاجرم مسائل گوناگون جدید و لاینحلی برای انسان‌ها مطرح سازد، لزوم مرجع و مکتبی که پاسخ‌گوی انسان در معضلات اجتماعی‌اش باشد، به شدت احساس می‌شود. اما مذهب به خاطر دور افتادنش از حرکت اجتماع قادر به تأمین این نیاز انسان نبود. لذا انسان‌ها بر آن شدند تا با تکیه بر مکاتب دیگری بن بست‌های اجتماعی خویش را حل نمایند و به آن‌ها پایان بخشند. در اینجا بود که مکاتب مادی مجال پیدایش، رشد و تکوین یافتند. اگر مذاهب خدائی توانائی پاسخگویی به نیازهای توده‌ها را می‌داشتند هرگز مکاتب مادی رشد و نمو نمی‌کردند و اصولاً پیدایششان هم مورد سؤال قرار می‌گرفت. هرچند که ما یکی از علل پیدایش مکاتب مادی را حرکت غارت گرانه بورژوازی و سرمایه داران می‌بینیم و می‌دانیم، ولی فراموش نکنیم که این توجیه کننده تمامی پارامترهایی که عامل پیدایش مکاتب‌های مادی بوده‌اند، نمی‌باشد. کناره‌گیری مذاهب از حرکت‌های اجتماعی نه تنها باعث آن شد که توانائی حل معضلات پیچ در پیچ انسان را نداشته باشند، بلکه سبب شد که مذاهب پیوسته در برابر حرکت‌های اجتماعی یک موضع لاک‌پشتی و بی‌تفاوتی اتخاذ نمایند و مانع از رشد و خودآگاهی همه جانبه پیروانشان گردند و هنگامیکه توده‌ها در هجوم بورژوازی و استثمار و استعمار و استکبار راه نجاتی را در مذهب نیافتند، به مکاتبی متوسل شدند که در بستر آن، نیازهای اصلی و حیاتی‌شان تأمین گردد.

لذا است که اگر تاریخ گرایشات توده‌ها را به مکاتب مادی مورد مذاقه و بررسی قرار دهیم به این نتیجه قطعی خواهیم رسید که: به میزانی که مذاهب مواضع عینی و اجتماعی خود را رها و گرفتار مواضع ذهنی می‌شدند، این مکاتب مجال رشد و نمو پیدا می‌نمودند، و بالعکس، به میزانی که مذاهب الهی حرکتی در جهت شناخت عینیت جامعه جهت درمان دردهای آن پیش می‌گرفتند و موضعی کاملاً عینی اتخاذ می‌نمودند، گرایش توده‌ها به مکاتب مادی کمتر و کمتر می‌شده است. لذا است که می‌گوئیم یکی از فجایع عمده در طول تاریخ انسان همین برپائی مذاهب، دیرها، کلیساها و مساجد در ذهنیت محض و جدای از اجتماع بوده است زیرا باعث مرگ و فنای مذاهب الهی و سوق توده‌ها بسوی مکاتب مادی گشته است و چون توده‌ها در آنجا هم علاجی نمی‌یافتند، گرفتار یاس و حرمان می‌شده‌اند و تن به تسلیم و سازش و سکوت می‌داده‌اند.

علی (ع) در خطبه ۱۶۳ نهج البلاغه هنگامی که از آفات مذاهب صحبت می‌نماید، دو بلا و آفت عمده را برای اسلام ذکر می‌نماید:

۱ - بیماری بدعت

۲ - بیماری حاکمیت رجالی که شخصیت مذهبی و مکتبی ندارند.

اگر نیک بنگریم متوجه می‌شویم که این دو بیماری هر دو باعث آن می‌شده‌اند تا اسلام از متن جامعه کنار گذاشته شود و از صورت و سیله‌ای برای حل معضلات اجتماعی و رفع بن بست‌های گوناگون، به مسکن برای تحمل شدائد و سختی‌های حاصل از نظام‌های ظالمانه و فراموش نمودن شرایط کفایت و بی‌لیاقت، اسلام را چنان در تنگنای اختناق‌ها مسخ نموده که اگر امروز آن را بر محمد (ص) عرضه بداریم از شناختش عاجز است. بدعت باعث شد تا اسلام به سوی گورستان‌ها رهسپار گردد و سپس در آنجا رجال بی‌کفایت به لاشخوری آن پردازند، و بر جسد این مرده نیمه جان بتازند و آن را بکوبند و نابودش نمایند و هر زمان که ندائی و فریادی جهت نجات این خفته در بند برمی‌خاست، سفلگانی که قطع لاشخوری‌های خویش را در تداوم این فریادها می‌دیدند، سعی در تکفیر و نابودی آن‌ها می‌نمودند.

در همین رابطه است که به خوبی می‌دانیم در شرایط حاضر سخن گفتن از طبقه کارگر توسط ما، و در سایه یک نگرش مکتبی و مذهبی و اسلامی پیش از مادیون، مذهب‌یون را بر علیه ما بسیج خواهد نمود و به همراه مادیون ما را آماج حملات خویش قرار خواهند داد. زیرا که مادیون و مذهب‌یون هر دو انحصارطلبند، و لذا یکی سخن گفتن از طبقه کارگر را تنها حق خود می‌داند و لاجرم هر ندای دیگری را در دفاع از منافع این طبقه هجو و باطل و مسخره می‌داند، و دیگری نیز سخن گفتن از این طبقه را اصولاً کاری غیر مکتبی و التقاطی می‌پندارد، زیرا که او در مذهب خویش (مذهبی که او می‌شناسد و قبولش دارد نه حقیقت مذهب) درمانی برای این طبقه و جایی برای آنها نمی‌یابد. به گفته هگل: «این تنها طبقه واسطه است که پشتوانه مکتب می‌باشد و تنها مذهب این طبقه واسطه است که جهان را لبریز از صلح و آشتی و دوستی می‌نماید!!!»

با در نظر گرفتن مسایل فوق است که می‌خواهیم به بررسی وضعیت طبقه کارگر در ایران امروز بپردازیم. زیرا سخن گفتن از طبقه کارگر، صحبت از یک طبقه خاص در رابطه با این مکتب نیست، بلکه قبل از آن، این اقدام ما تلاشی است در جهت نجات این مکتب از حصار ذهنیت، زیرا که اگر این مذهب نتواند پاسخگوی دردها و نیازهای قشر محروم و مظلوم جامعه ما باشد قدر مسلم آن است که نخواهد توانست راهگشای کاملی برای انسان دردمند عصر ما باشد و لذا طرح آن لزومی در بر نخواهد داشت.

«مکتب هدفی» و «مذهب هدفی» هنگامی دامنگیر مکاتب و مذاهب می‌شده است که

مکاتب و مذاهب از صورت «وسیله» بودن جهت نجات توده‌های در غل و زنجیر خارج می‌شدند و صورت «هدف» به خود می‌گرفته‌اند و چون قادر به پاسخگویی دردها و نیازها مردم نبوده‌اند، لباس تقدسی به خود می‌پوشانده‌اند و در هاله‌ای از تقدس قالبی، بین خود و توده‌ها مرزی ایجاد می‌نموده‌اند تا دست‌های خاک آلود و چرک تاب زحمتکشان از تماس با دامان آن‌ها دور باشد و مبدا جلال و جبروت مقدس مآبانه آنان با دستهای چرک انسانی دردمند خدشه نپذیرد. زیرا که وابستگان مذاهب تا آن هنگام که با تکیه بر علم و آگاهی قادر به پاسخگویی به نیازهای مردم باشند، هرگز از آن‌ها فاصله نخواهند گرفت و دائماً پیوند خویش را با آن‌ها حفظ می‌نمایند، اما هنگامی که مشاهده نمودند در خود توانائی پاسخگویی به نیازهای مردم را نمی‌یابند، رفته رفته برای خویش حصاری می‌سازند و خود را در آن حصار از دسترس مردم به دور می‌دارند تا مبدا پرده‌ها کنار رود و وجود عروسک مانندشان بر مردم هویدا گردد و از مسند خویش به زیر افتند. بنابراین، تا زمانی که مذهب بتواند جوابگوی نیازها، دردها و خواسته‌های اجتماعی باشد، زنده است، حیات دار و هدفدار است و به میزانی که قادر به پاسخگویی به نیازهای مردمش نباشد، می‌کوشد تا «خود هدفی» پیشه نماید و خود را در هاله‌ای از تقدس و قداست نه به صورت وسیله‌ای برای فلاح انسان‌ها بلکه همچون هدفی برای پویندگان معرفی نماید.

نتیجه جبری چنین حالاتی دور افتادن مذهب از روابط عینی اجتماع و عدم توانائی آن در حل معضلات گوناگون اجتماعی می‌باشد، هنگامی که توده‌ها در بستر مذهب پاسخ نیازهای حیاتی خویش را نیافتند به سوی مکاتب دیگری که توانائی پاسخگویی به نیازهای آن‌ها را داشته باشد، گرایش می‌یابند، بنابر حالات فوق، گرایش مردم بسوی مکاتب زیر نمود یافته است:

۱ - مکاتبی که تکیه عمده و اصلی خویش را بر عینیات جامعه می‌نمایند و اقتصاد را زیربنا می‌دانند.

۲ - مکاتب اومانستی که به اصالت انسان اعتقاد دارند.

بنابراین برای نجات اسلام باید صورت پویا و دینامیکش را در سطح جامعه مطرح ساخت و برای حل بن بست‌های اجتماعی و رفع مشکلات فلج کننده از او راه حل خواست تا ببینیم آیا قادر به انجام این کار می‌باشد یا نه؟

اگر صورت دینامیک اسلام را در رابطه با اجتماع مطرح سازیم، باعث می‌شود این ویژگی آن پیوسته بارورتر و راهگشاستر از قبل برای حل معضلات اجتماعی مفید افتد و در غیر این صورت اسلام یک روند استاتیکی پیش خواهد گرفت و در نهایت به صورت یکی از عادات موروثی در خواهد آمد.

بنابراین مطرح ساختن مسائل عینی اجتماعی و ارائه راه حل‌های اسلامی آن از واجبات حرکتی هر پوینده اسلامی می‌باشد که می‌خواهد حیات دوباره‌ای به کالبد نیمه جان اسلام بدمد.

یکی از سر فصل‌های مسائل اجتماعی جامعه امروز ما، طبقه کارگر و وضعیت او می‌باشد. صحبت نمودن از طبقه کارگر یک برخورد مکانیکی با مذهب نمی‌باشد، بلکه بنابر اصل مورد اعتقاد ما، اول باید به نجات اسلام پرداخت و سپس به نجات مسلمانان، چون نجات اسلام در برخورد با آن با عینیات جامعه می‌باشد، بنابراین صحبت از طبقه کارگر از دیدگاه اسلام می‌تواند کمکی باشد در جهت نجات اسلام از تنگنای عادات و سنن رایج، و بی ارزش و محتوی.

مسئله دیگری که ضرورت طرح طبقه کارگر را مطرح می‌سازد بن بست حرکتی‌ای است که از مواجهه مکاتب و مذاهب مختلف با بورژوازی و سرمایه‌داری دامنگیر آن‌ها شده، اصولاً بورژوازی برخلاف برداشت ظاهری و قشری که صاحبان مذهب به ویژه هژمونی حاکم بر انقلاب فعلی ما، از آن دارد، سیستمی است دارای فرهنگ، فکر، تئوری، نظام و... و این باعث می‌شود تا سایر مذاهب و مکاتب را در کام پلید خویش ببلعد و اجازه مطرح شدن به آن‌ها ندهد. لذا برای نابودی این دشمن هزار چهره باید قبل از آنکه بخواهیم آن را در یک رابطه مستقیم و از طریق مواجهه آن با مذهب و مکتب نابودش سازیم، تکیه گاه اصلی و اساسی او را شناخته و او را از همان جا مورد حمله قرار داد.

طبقه کارگر در ابتدا تکیه گاه بورژوازی بود که مستثمر مستثمران واقع می‌شده و با سکو قرار دادن آن به سوی افق‌های جدیدتر پرواز می‌نموده‌اند.

بنابراین صحبت نمودن از طبقه کارگر جهت نجات آن، برخوردی مکانیکی با مذهب نیست، بلکه از آنجا که اساساً تنها این طبقه است که می‌تواند نجات دهنده اصلی مذهب و مکتب باشد. صحبت نمودن از آن‌ها، صحبت نمودن از نجات اسلام نیز می‌باشد. مکتب وابسته به این طبقه زحمتکش است که می‌تواند بر دشمن خویش (بورژوازی) فائق آید.

ریشه‌های تاریخی تکوین طبقه کارگر:

اصولاً صحبت از طبقه کارگر تداعی کننده دو مسئله اساسی می‌باشد:

۱ - استثمار

۲ - طبقه مصرف کننده

استثمار در رابطه با استثمارگر مطرح است و وجود طبقه مصرف کننده، در برابر طبقه تولید کننده، به عبارت دیگر واژه کارگر در شرایط امروزی جوامع انسانی تداعی کننده دو طبقه می‌باشد:

اول خود کارگران که در تعریفی می‌توان آن‌ها را «تولید کننده استثمار شده» نامید. دوم طبقه مصرف کننده که در سایه طبقه تولیدکنندگان موجودیت پیدا می‌کند، بررسی پروسه حرکت طبقه کارگر در بستر تاریخ می‌بایست بر اساس این دو ضابطه (استثمار و طبقه مصرف کننده) انجام پذیرد.

در ریشه یابی چگونگی پیدایش و تشکیل اولین نطفه‌های استثمار در اعماق تاریخ به این مسئله بر می‌خوریم که آغاز حرکت انسان همفاز با تولید بوده است و پس از اینکه تولید و زور در کنار همدیگر قرار گرفتند، اندک اندک مسئله استثمار مطرح شد^۱ (أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضِ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) - آیا در زمین گردش نمی‌نمایند و سرانجام افرادی را که قبل از آن‌ها بودند و قدرت و نیرو و آثار ساختمانی شان بسیار افزون‌تر از آن‌هاست، مشاهده نمی‌نمایند که رسولان با بیانات بسوی آن‌ها آمدند، و خداوند به آن‌ها ظلم نکرد. بلکه خود در حق خویش ظلم روا داشتند؟! (آیه ۹ - سوره روم)

همانطور که از مفهوم آیه بر می‌آید زور به عنوان پارامتری در تقسیم بندی‌های اجتماعی به کار برده شده است. به عبارت دیگر پس از مطرح شدن مسئله تولید، پارامتر دیگری که باعث پیدایش دو طبقه «استثمار شده» و «مصرف کننده» گردیده است «زور و قدرت» می‌باشد. البته از دیدگاه مارکس مسئله صورت دیگری به خود می‌گیرد، وی زور را معلول مالکیت خصوصی می‌داند در صورتی که از دیدگاه قرآن زور عامل پیدایش مالکیت خصوصی می‌باشد. به عبارت دیگر قبل از پیدایش مالکیت خصوصی زور در وجود انسان مطرح شده است. منیت انسان بر مبنای زور باعث پیدایش مالکیت خصوصی گردیده است.

بنابراین در حرکت‌های اجتماعی هنگامی که زور در برابر تولید قرار گرفت، باعث شد که: اولاً طبقه مصرف کننده بوجود بیاید، ثانیاً طبقه تولید کننده خاصی نیز شکل بگیرد و رشد نماید. در اولین مرحله تکامل جامعه هنگامی که هنوز طبقات شکل نگرفته بودند، همه افراد جامعه در تولید خلاقیت‌ها و استعدادهایشان رشد می‌نمود و بارور می‌شد اما به موازاتی که زور به عنوان یک پارامتر در حرکت‌های اجتماعی مطرح شد، رفته رفته باعث جدا شدن طبقه مصرف کننده از امر تولید گردید و این

۱. به مقاله چگونگی تکوین ریشه‌های اولیه مالکیت در آرمان مستضعفین شماره ۲۳ مراجعه شود.

طبقه با تکیه بر زور، خود را از صف تولیدکنندگان کنار کشید و فقط به مصرف پرداخت و نیازهای خویش را با تکیه بر زورش و با استفاده از دسترنج تولیدکنندگان تامین و فراهم می‌نمود. هم‌فاز با این جریان طبقه تولید کننده خاصی نیز شکل گرفت و رشد نمود. از آنجا که مصرف کنندگان بر مبنای منیت، فزون خواهی و بی نهایت طلبی پیوسته مقدار بیشتری از دسترنج تولیدکنندگان را غارت می‌نمودند، در تاریخ، این مسئله به صورت سنتی همیشگی و غیر قابل تغییر درآمد که قشر خاصی تولید کننده باشند و قشر دیگری مصرف کننده، رنج‌ها و دردها و محرومیت‌ها از آن طبقه‌ای و خوش گذرانی‌ها و لذت پرستی‌ها و خودکامی‌ها از آن طبقه دیگر. از همین جا بود که انحراف بزرگ در فلسفه تاریخ حرکت اجتماعی انسان پدیدار گشت.

در بستر تاریخ، پارامتری که باعث رشد مصرف و در نهایت تشکیل طبقه مصرف کننده و بوجود آمدن طبقه تولید کننده خاص گردید، بورژوازی می‌باشد (البته در اینجا منظور مراحل مختلف بورژوازی است که نقطه اوجش را در رابطه با بورژوازی تکنیکی و یا بورژوازی صنعتی می‌توانیم مشاهده نمائیم که بورژوازی، مسلح به ماشین می‌شود). در این مقطع است که بورژوازی هر سه پارامتر علم، ماشین و پول را یک جا به استخدام می‌کشد و تولدی دوباره می‌یابد بورژوازی در این مقطع مولود حاصل از ازدواج پول و علم و تکنیک (ماشین) می‌باشد. (البته خود تکنیک مولود ازدواج پول و علم می‌باشد). به موازات رشد بورژوازی، طبقه مصرف کننده طیف وسیع‌تری را دربر می‌گرفت و همچنین طبقه تولید کننده خاص.

در اینجا ممکن است رفاه کاذبی که توسط بورژوازی برای کارگران فراهم می‌شود این توهم را ایجاد نماید که حتی با امتیازات مختلفی که کارگر در دوران حاکمیت بورژوازی دریافت می‌دارد، آیا باز هم او استثمار می‌شود؟ مثلاً اگر دو کارگر را، یکی در خدمت بورژوازی که در صنایع کار می‌نماید با کارگر دیگری که در صنایع کار نمی‌نماید مقایسه نمائیم. کارگر اولی با ۸ ساعت کار ۱۰۰۰ ریال و کارگر دومی با ۸ ساعت کار ۶۰۰ ریال مزد دریافت می‌دارند، حال میزان استثمار کدام یک بیشتر است؟ در اینجا باید گفت تکیه ما بر شدت استثمار می‌باشد، کارگری که با ماشین به مدت ۸ ساعت کار می‌نماید، ۴۰۰۰ ریال تولید می‌نماید و ۱۰۰۰ ریال دریافت می‌دارد، لذا روزانه ۳۰۰۰ ریال استثمار می‌شود. اما کارگر دیگر با دست و در کار غیر صنعتی با ۸ ساعت کار فرضاً ۱۰۰۰ ریال تولید می‌نماید و ۶۰۰ ریال دریافت می‌دارد، لذا به میزان ۴۰۰ ریال استثمار می‌شود، پس شدت استثمار کارگر اولی نزدیک به ۸ برابر بیشتر از شدت استثمار کارگر دومی است، ما به التفاوت آنچه که کارگر تولید می‌نماید (کارگر اولی ۴۰۰۰ ریال و کارگر دومی ۱۰۰۰ ریال) و آنچه که کارگر از کارفرمای اش دریافت می‌دارد (کارگر اول ۳۰۰۰ ریال و کارگر دومی ۱۰۰۰ ریال) را «ارزش اضافی» می‌نامند و به میزانی که ارزش اضافی افزایش می‌کند، شدت

استثمار نیز فزونی خواهد یافت و بالعکس، اما امتیازات دیگری که توسط بورژوازی به کارگران داده می‌شود در سایه تورم و سایر مشکلات زندگی که توسط بورژوازی برای کارگران فراهم می‌شود مثل مصارف کاذب و جدید، نقش بر آب خواهند شد.

چگونگی پیدایش و رشد طبقه کارگر در ایران

طبقه کارگر بدو قسم تقسیم می‌شود: اولی کارگر غیر صنعتی و دوم کارگر صنعتی. کارگر صنعتی را همان پرولتاریا می‌نامیم. و کارگر غیر صنعتی را که ابزار تولید در اختیار دارد، «کارگر»، بنابراین تفاوت بین کارگر و پرولتاریا بازگشت می‌نماید به مسئله مالکیت و عدم مالکیت بر ابزار تولید. پرولتاریا ابزار تولیدی ندارد و بازاری خویش را در استخدام کارفرما قرار می‌دهد و در قبال آن، از او مزد دریافت می‌دارد. این تقسیم بندی به خاطر آن است که ما در کشور خود، هم دارای طبقه پرولتاریا هستیم و هم طبقه کارگر و همچنین در تحلیل خود این دو طبقه را از یکدیگر تفکیک نمودیم تا سریعتر به نتیجه برسیم.

بررسی پروسه پیدایش و رشد طبقه کارگر در ایران به ورود تحولات بورژوازی در ایران بازگشت پیدا می‌نماید. تا قبل از آن ما در مقابل دهقانان، قشری از کارگران غیر صنعتی داشتیم که بسیار اندک و ناچیز بوده‌اند. اما از آنجا که بورژوازی زمینه رشد کارگران را فراهم می‌آورد، با ورود آن به کشور ما طبقه کارگر شروع به رشد و نمو نمود. بورژوازی پدیده‌ای است مجهز به علم و تکنیک و پول و این سه نهاد زمینه مهاجرت دهقانان را به شهرها فراهم می‌آورند و به همین علت است که بورژوازی را شهرساز و تمدن پرور می‌دانند که البته ما آنرا تجدد میدانیم نه تمدن.

بنابراین به میزانی که نفوذ بورژوازی در کشور ما بیشتر و بیشتر می‌شد طبقه کارگر نیز رشد کمی‌اش فزونی می‌یافت. همانطور که ذکر شد تا قبل از نفوذ بورژوازی در ایران قشر دهقانان بزرگترین قشر زحمتکش کشور را تشکیل می‌دادند و کل تولید کشور توسط آنها به عمل می‌آمد. در آن شرایط کارگران غیر صنعتی در کشور ما بسیار کم و ناچیز بودند. اما با ورود بورژوازی مستقل به ایران در زمان امیرکبیر اولین نطفه‌های کارگر به مفهوم حقیقی تشکیل گردید. بورژوازی مستقل با دایر کردن نهادهای اولیه‌ای چون چاپخانه، اولین سنگ بنای تشکیل طبقه کارگر ایران را برجای نهاد. رد پای این کارگران را می‌توان در انقلاب مشروطیت مشاهده نمود. در انقلاب مشروطیت کارگران چاپخانه، رکن چهار جناح انقلابی را تشکیل می‌دادند. تفاوت اساسی این کارگران با کارگرانی که بعدها جذب مراکز کار شدند، در رابطه با بورژوازی می‌باشد. بورژوازی که برای نخستین بار به کشور ما گام نهاد، هر چند که از نظر فرهنگ وابسته بود، اما از نظر تکنیک و صنعت، مستقل بود.

این بورژوازی با وسعت کم و کوچک خویش اقدام به جمع آوری کارگران از سطح شهرها نمود و در آن شرایط و با آن میزان از رشد کمی بورژوازی مستقل شهرهای ایران توانائی تامین کارگران مورد نیاز بورژوازی را دارا بودند، لذا این کارگران که از سطوح شهرها جذب مرکز کار شدند به طور نسبی از آگاهی سیاسی - اجتماعی زیادی برخوردار بودند، لذا است که آن‌ها را در انقلاب مشروطیت مشاهده می‌نمائیم که کمک‌های ذیقیمتی به انقلاب می‌نمایند. اما بورژوازی که بعداً وارد کشور ما شد، اولاً یک بورژوازی مستقل نبود و مخصوصاً از لحاظ فرهنگ و تکنیک کاملاً وابسته بود، ثانیاً کارگرانی که در این مرحله جدید جذب مراکز کار شدند، اکثراً کارگرانی بودند که از روستا به شهر عزیمت و سپس جذب این مراکز گردیدند. لذا این قسمت از طبقه کارگر که بعدها تشکیل گردید در مقایسه با قسمت اول سطح آگاهی‌شان بسیار اندک و پائین بوده است. به همین علت است که ما در انقلاب جمهوری، برخلاف انقلاب مشروطیت، نقشی و اثری از کارگران نمی‌بینیم و این مسئله بسیار حساس است که متأسفانه حتی پیش‌تازان حرکت‌های اجتماعی، نیز به آن توجه نمی‌نمایند و مرتب سعی بر آن دارند تا به شکلی و گونه‌ای این انقلاب را منتسب به طبقه کارگر بنمایند و با عنوان کردن نقش اعتصابات کارگران در پیروزی انقلاب بر مسئله فوق تأکید و پافشاری می‌نمایند.

در اینجا لازم به تذکر است که اساساً فرهنگ انقلاب، و خودآگاهی افراد است که در تکوین انقلاب موثر است، اعتصابات کارگران در انقلاب جمهوری نقش کمک به پیروزی انقلاب را ایفا نمودند نه نقش تکوین انقلاب را، انقلاب را طبقه متوسط شهری شروع نمود، نه کارگران، بلکه کارگران با اعتصابات خویش آن را به پیروزی رساندند. اما در انقلاب مشروطیت چنین نبود و کارگران چاپخانه بر اساس خودآگاهی‌شان در تکوین انقلاب نقش عمده و به سزائی بر عهده داشتند.

بنابراین تشکیل اولین نهادهای کارگری در ایران در رابطه مستقیمی با ورود بورژوازی مستقل به ایران قرار می‌گیرد که به خاطر مستقل بودن بورژوازی و جذب کارگران از سطح شهرها اولین قشرهای کارگری ایران را ا توده‌هائی خودآگاه و در سطح بالائی از رشد فکری تشکیل می‌دادند. اما رفته رفته به مرور زمان که انقلاب مشروطیت ایران مسخ و نابود شد، بورژوازی مستقل به سوی بورژوازی وابسته پیش رفت و در نهایت کلاً استقلال عمل خویش را از کف داد و کاملاً وابسته به استعمار گردید. همپای این تغییر، طبقه کارگر ایران نیز دستخوش تحولاتی گشت. به این ترتیب که در آغاز که مرحله حاکمیت استعمار انگلیس بود (پس از دوران امیرکبیر و تشکیل اولین نطفه‌های طبقه کارگر) کارهای صنعتی و طبقه کارگر از نظر کمی به شدت رشد نمود. ولی از نظر آگاهی و بینش این کارگران جدید به شدت ضعیف بودند و این به علت «وابستگی صنایع جدید» و «روستائی بودن» کارگران جذب شده به

مراکز کار بوده است. بنابراین در بررسی پروسه تاریخی تحولات طبقه کارگر در کشورمان در مرحله دوم با طبقه کارگر مواجه می‌شویم که اساساً مولود وابستگی به خارج بوده است. و استعمار انگلیس برای غارت و چپاول هر چه کامل‌تر معادن و منابع ما، صنایع کاملاً وابسته‌ای را در ایران برپا نمود و در سایه این صنایع نه تنها منابع کلی ما را مورد چپاول قرار داد، بلکه نیروی انسانی و کاری ما را نیز مورد شدیدترین استثمارهای وحشیانه خویش قرار داد. صنایع نفت، که در سطح وسیع با تاسیس پالایشگاه آبادان بوجود آمده از جمله صناعی است که بیشترین نقش را در امر «کارگرزائی» یا جذب افراد جدید به عهده داشته است. البته قبل از آن، تاسیس ارتش مدرن و مجهز به سلاحهای نوین خود عاملی جهت جذب افراد و اشتغال آنان به کارهای مختلف بوده است، اما مسائل نظامی برای ما «کارگر زا نبودند» بلکه «خرده بورژوازی زا» بودند. صنایع نفت اندک اندک بسط پیدا نمود و قشر وسیعی از کارگران را در بر گرفت. ولیکن سیاستهای استعماری انگلیس چنان شرایطی برای این کارگران فراهم آورده بود که آنها را کاملاً وابسته و متکی به خودش پرورش می‌داد. در اینجا بد نیست صحنه‌ای از زندگی این کارگران را که توسط یکی از افراد انگلیس که پس از مسافرت به آبادان و مشاهده وضع زندگی کارگران نفت سفرنامه‌ای نوشته بررسی نمائیم.

او اوضاع پالایشگاه آبادان را چنین گزارش نموده است: «در آغاز که وارد شهر می‌شوی در کنار نخلستان‌ها، کارگران شرکت نفت را می‌توانی مشاهده نمائی که بدون خانه و کاشانه و تنها با یک پوشاک بسیار اولیه زندگی می‌نمایند. حمام و آب خوردن کارگران از آب شهری تامین می‌شود که از جلو نخلستان می‌گذرد. غذایشان را از آرد هسته‌های خرما تهیه می‌نمایند. برای کلیه این کارگران و خانواده‌هایشان تنها یک پزشک وجود دارد، توالنت آنها گودالی است در کنار کپرهای حصیری شان و... سپس ادامه می‌دهد که... وارد پالایشگاه که شدی با قشر دیگری از ایرانیان برمی‌خوری (کارگرانی که شرحشان گذشت نیز ایرانی بودند) که وابستگی تام و تمامی با سرمایه داران و خارجیانی (انگلیس‌ها) که در پالایشگاه کار می‌کنند، پیدا نموده‌اند. این‌ها اگر چه در مقایسه با طبقه اول از رفاهی برخوردارند، اما اگر وضع آنها را با وضع زندگی خارجی‌ها مقایسه نمائیم به نتایج بسیار شرم آوری خواهیم رسید و...»

بنابراین پس از بورژوازی مستقل و از بعد از انقلاب مشروطیت، نهادهای بورژوازی و سرمایه‌داری وابسته از مهم‌ترین نهادهای کارگرای کشور ما بوده‌اند. به عبارت دیگر سرمایه‌داری وابسته بستری شد جهت زایش و رشد و توسعه طبقه کارگر صنعتی در ایران و به میزانی که سرمایه‌داری وابسته رشد می‌کرد، این طبقه کارگر نیز رشد و توسعه می‌یافت. در رابطه با شدت و میزان کارگر زائی صنایع، می‌توانیم آنها را به صورت زیر تقسیم بندی نمائیم:

اول صنایع نفت، دوم صنایع نظامی، سوم صنایع ماشینی (صنایع مونتاژ)، چهارم صنایع تولیدی غیر مصرفی از قبیل پلاستیک سازی و غیره.

البته منظور از صنایع نفت و همچنین سایر صنایع فوق الذکر تمام ملحقات آن‌ها نیز می‌باشد، که در این رابطه صنایع نفت بزرگترین مجموعه کارگر سازی صنایع کشور ما را تشکیل می‌دهد و بخش عظیمی از کارگران ما را در بر می‌گیرد، پس از آن، صنایع دیگر بهمان ترتیب ذکر شده قرار می‌گیرد. همانطور که ذکر شد پیدایش و رشد همگی این صنایع در سایه رشد سرمایه‌داری وابسته انجام گردیده است. شاخص و پارامتر رشد طبقه کارگر در ایران، هم از نظر کیفیت (استثمار) و هم از نظر کمیت (تعداد) به حاکمیت دشمن خارجی بازگشت پیدا می‌نماید. در زمان حاکمیت انگلیس، استثمار وحشیانه و به شدت وحشتناکی دسترنج کارگران ما را غارت می‌نمود. و از نظر کمی در مقایسه با حاکمیت استثمار آمریکا، رشد چندان نداشت. سیاست استثماراری انگلیس به شکلی بود که بر اساس معاهده‌های طولانی (معاهده داریسی) تا حد امکان منابع ما را غارت نماید، بنابراین در زمان حاکمیت استثمار انگلیس بر وطنمان طبقه کارگر از نظر کیفی، به گونه وحشیانه‌ای استثمار می‌شدند و از نظر کمی رشد چندان نداشت، اما در سایه تبدیل پارامتر مورد نظر ما (حاکمیت دشمن خارجی) یعنی تبدیل استثمار انگلیس به استثمار آمریکا، تغییراتی در وضعیت طبقه کارگر ایرانی بوجود آمد. تفاوت عمده‌ای که در سیاست استثماراری انگلیس و آمریکا مشاهده می‌شود آن است که استثمار انگلیس به یک رابطه مستقیم وابستگی فکر می‌کرد ولیکن آمریکا به یک رابطه وابستگی غیرمستقیم می‌اندیشد. به خاطر همین مسئله بوده است که آمریکا اساساً بر سرمایه‌داری وابسته و تکنوکراتیک تکیه می‌نماید اما انگلیس بر آن است تا با تاسیس نهادهای مستقیمی زیر نظر خودش و با گسیل کارشناسان و صاحب نظران انگلیسی و کارگرانی از سایر مستعمراتش موسسات و نهادهای استثماراری را از همه نظر توسط خود اداره و غارت کند و چپاول را در اسرع وقت و به شدت هر چه تمام‌تر ادامه دهد، اما آمریکا که پس از فترت انگلیس قدم به عرصه صحنه استثماراری نهاده از تجربیات سلف خویش استفاده‌های شایانی برده و از همان ابتدا برای خارج نمودن بازارهای مصرفی و منابع و معادن مواد اولیه که تحت سلطه انگلیس بود با قیافه بشردوستانه و حمایت از نهضت‌های آزادی بخش وارد صحنه پیکار گردیده بود، پس از نفوذ در منطقه‌ای، بسان انگلیس خود را رو در رو با خلق‌های قرار نمی‌دهد، بلکه به استخدام درآوردن مهره‌های خود فروخته‌ای از مناطق تحت سلطه و به وجود آوردن سیستم تکنوکراتیک وابسته، شریان‌های اقتصادی کشورهای تحت سلطه را در ید قدرت خویش می‌گیرد، لذا است که طبقه کارگر ما در دوران حاکمیت انگلیس از نظر کیفی به شدت استثمار می‌شد، اما از نظر کمی رشد چندان نداشت، ولی در دوران حاکمیت آمریکا از آنجا که لازمه رشد صنایع وابسته

رشد طبقه خرده بورژوازی و بورژوازی شهری می‌باشد و جمعیت شهرها تکافوی کارگران مورد نیاز این صنایع مونتاژ و وابسته را نمی‌نمودند با اجرای برنامه‌هایی از قبیل اصلاحات ارضی، اقدام به از هم پاشیدن روابط تولیدی در روستاها نموده و از این طریق روستائیان را راهی شهرها نموده و مواد خام لازم مناسبی برای کارخانه‌های مونتاژ که همچون قارچ از گوشه و کنار شهرها سر بر می‌کشیدند، فراهم و آماده نمودند. بنابراین در این دوران جدید، طبقه کارگر ایران در مقایسه با دوران قبل از نظر کمی، رشد محسوسی داشته و از نظر کیفی نیز باز آمریکا با تکیه بر تجارب حاصل از دوران استعماری انگلیس سعی نمود تا حداقل امتیازاتی به کارگران بدهد و همان حالت آمبورژوازه‌ای که برای کارگران اروپایی فراهم شد، البته در شکل بسیار ابتدائی آن را برای کارگران در مناطق تحت سلطه خویش فراهم آورد. لذاست که می‌بینیم بر خلاف آنچه که در شرح پالایشگاه آبادان آمد، در کارخانه‌هایی که زیر نظر آمریکا تاسیس و اداره شده‌اند، کارگران از امتیازاتی از قبیل خانه، وسیله ایاب و ذهاب و... برخوردارند.

بنابراین در این دوران نیز طبقه کارگر ما را روستائینی تشکیل می‌دادند که با مهاجرت خویش روستاها را و تولید کشاورزی را رها نموده و در شهرها جذب مراکز کار و تولید گردیدند و لذا اینان نیز چون از روستا آمده بودند از کمبود شدید آگاهی‌های سیاسی - اجتماعی برخوردار بودند.

در اینجا لازم به تذکر است که هدف اصلی و اساسی که آمریکا در زیر پوشش رفرم‌های ششم بهمن دنبال می‌نمود، همانا نابودی سیستم تولید مستقل ما (کشاورزی) بوده است، زیرا در کشورهای گرسنه و تحت سلطه صنایع مستقل مفهومی ذهنی بیش نیست، چون کلیه لوازم و عناصر حیاتی آن در اختیار کشورهای متروپل قرار دارد (البته در استقلال حقیقی و با در پیش گرفتن یک سلسله برنامه‌های اصولی هر کشوری می‌تواند در حد رفع نیازهای داخلی‌اش به خودکفائی نسبی دسترسی پیدا نماید). و همانطور که در مقاله «بررسی وضعیت کشاورزی...» آمد، در صورتی که در کشوری تولید کشاورزی فلج شد، همفاز با آن تولید شهری و صنعتی نیز نابود خواهد شد، از طرف دیگر با دنبال نمودن سیاست مونوکالچری (Monoculture) (تک محصولی) در کشورهای گرسنه و از جمله کشور ما، همراه با نابودی کشاورزی و خالی شدن روستاها از نیروی کار و استخدام آن‌ها در کارخانه‌های مونتاژ، تولید و درآمد کشور ما منحصر به نفت گردید، بنابراین از چهار سو در وابستگی به آمریکا قرار گرفتیم، چه تولید کشاورزی خود را از دست داده، تنها طبقه تولید کننده ما (کشاورزان) در سایه رفرم‌های خائنانه شاه به طبقه مصرف کننده تبدیل و جذب مراکز کار صنایع مونتاژ شدند. محصول نفت ما نیز که در اختیار کمپانی‌های غارتگر بین‌الملل قرار داشت، برحسب منافع خودشان میزان استخراج و قیمت آن را تعیین

می‌نمودند، در این میان اساسی‌ترین ضربه‌ها را بر پیکر استقلال ما همان تبدیل طبقه تولید کننده به طبقه مصرف کننده وارد نمود، زیرا ما را برای تامین نیازمندی‌های روزمره خود محتاج به کشورهای متروپل گردانید، از قبیل گندم، برنج، گوشت و ...

مسئله اساسی و سرنوشت ساز دیگری که باید در این دوران مد نظر داشت، آنکه هم‌افاز با رشد طبقه کارگر و بسط آن، ابتدا نیز حاکمیت بی چون و چرای خویش را بر این طبقه مستحکم‌تر از پیش مستقر و تداوم می‌بخشید و این طبقه را در زیر چتر سلطه خویش به شکل و نحو که می‌خواست حرکت می‌داد و مهم‌تر آن که، از خودآگاه شدن آن‌ها جلوگیری می‌نمود و فقر فرهنگی و ایدئولوژیک دامنگیر کارگران را دامن می‌زد و از رشد افکار آنان به شدت جلوگیری می‌نمود. بنابراین آنچه را که مارکسیسم در رابطه با تشکیل طبقه کارگر و تضادهای آن با سرمایه داران و هیئت‌های حاکمه پیش بینی نموده بود، به خاطر وجود استبداد از آن محروم ماندیم و هر چند که کارگران ما از زمینه‌های عینی لازم برای خودآگاه و انقلابی شدن برخوردار بودند، اما متأسفانه فقدان زمینه‌های ذهنی که توسط استبداد برقرار می‌گشت، مانع از رشد و شکوفا شدن آن تا به امروز گردیده است. از آنجا که زمینه‌های ذهنی لازم برای خودآگاه شدن، عاملی است که باید توسط عناصر پیش‌تاز و پیشگام برای طبقه کارگر فراهم آید، انتقادی بس بزرگ دامنگیر کلیه گروه‌ها و سازمان‌های پیش‌تاز و پیشگام می‌شود که از این امر مهم و حیاتی در آن دوران‌های سرنوشت ساز غفلت نمودند، در این رابطه باید گفت فقدان گروه‌های مذهبی که بتوانند برخوردی اصولی و انقلابی با طبقه کارگر داشته باشند و همچنین طرز تفکر و تلقی گروه‌های مارکسیستی که بر اساس دیدگاه‌های فلسفی‌شان عینیت را بر ذهنیت و ماده را بر ایده تقدم می‌بخشیدند و تلاشی در جهت خودآگاه کردن کارگران نمی‌نمودند و پیوسته بر این نکته پافشاری می‌کردند که کارگران با برخورداری از زمینه‌های عینی استثمار باید خود، خودآگاهی را بیافرینند فاجعه وابستگی هر چه بیشتر ما را عمق بیشتری می‌بخشید.

این طرز تفکر روشنفکران ما در رابطه با طبقه کارگر در خلال سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بوده که دنباله آن تا سال‌های ۱۳۴۰ ادامه داشته، پس از آن ما به گروه دیگری از روشنفکران مذهبی و مارکسیستی برمی‌خوریم که اصولاً حرکتی جدا از توده‌ها و کارگران داشتند و با تکیه زودرس بر قیام مسلحانه و بدون در نظر گرفتن واقعیات حاکم بر جامعه ما و عدم رشد خودآگاهی کارگران، باعث شدند تا حرکتی را بدون حضور توده‌های زحمتکش جامعه که قیام کنندگان اصلی هستند، پیش برند و در نهایت با به بن بست رسیدن مبارزانشان و تلف شدن نیروهایشان در پروسه رشد خودآگاهی کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه وقفه‌های دهشتناک ایجاد گردد. مجموعه این عوامل، حاکمیت استبداد، ذهنیت گرائی و ذهنیت اندیشی و اتخاذ مواضع سکتاریستی همه باعث شدند تا طبقه کارگر ما به عنوان قشر بزرگی از زحمتکشان

جامعه در نازل‌ترین سطح از خودآگاهی قرار گیرند. لاجرم در بررسی مبارزات خلق‌های وطنمان با دیو استبداد با مبارزات ارگانیک و حساب‌شده‌ای از طرف طبقه کارگر مواجه خواهیم شد، البته مبارزاتی در شکل اعتصابات کارگران کارخانه جهان چیت و از این قبیل همه مبارزاتی مکانیکی بوده‌اند نه مبارزاتی اصولی و متشکل به خاطر منافع طبقه کارگر و در سطحی همه‌جانبه. مبارزه خود معلول است، معلول عناصر «خودآگاهی و تشکل». توده‌های انبوه کارگران ما نه خودآگاهی داشتند و نه تشکل، بنابراین انتظار مبارزه‌ای ارگانیک از سوی آن‌ها نیز تصویری است بی‌محتوی و معلول ضعف در تحلیل شرایط اجتماعی حاکم بر طبقه کارگر.

بنابراین در دوران حاکمیت رضاخان جلاد و فرزند قاتلش، طبقه کارگر ما از نظر کمیت به شدت رشد نمود ولی از نظر خودآگاهی در فقر کشنده‌ای قرار داشت. لذا این رشد طبقه کارگر برای رژیم خودکامه هیچ مسئله و مانعی را ایجاد نمی‌نمود، رژیم با همه امکاناتش سعی بر آن داشت تا فقر نابودکننده ایدئولوژیکی کارگران به همان شکل باقی ماند و تا هنگامیکه این مسئله رعایت می‌شد هیچ مخالفتی با رشد و بسط طبقه کارگر نمی‌نمود و این فقط تا آنجا دامن گسترده بود که رژیم را از پیش‌بینی‌هایش جهت آمبورژوازه کردن طبقه کارگر در رفراوند ششم بهمن مانع گشت، به هر حال اگر رشد طبقه کارگر کوچکترین مانعی برای رژیم فراهم می‌نمود، به شدت در آمبورژوازه کردن آن‌ها جدیت به خرج می‌داد، اقداماتی نظیر بیمه کارگران و سود سهام و از این قبیل هر چند که صورت قالبی داشتند اما آنهم برای تحمیق کارگران بوده و مبارزه با خودآگاه شدن آن‌ها.

همانطور که ذکر شد مسئله‌ای که این فقر کشنده ایدئولوژیکی کارگران را شدت می‌بخشید، روستائی بودن آن‌ها بوده است. کارگرانی که جذب مراکز کار در شهرها می‌شدند تا میزان ۹۰٪ بی‌سواد بوده‌اند. کلیه این عوامل، اقدامات رژیم، عدم برخوردهای صحیح توسط نیروهای پیشتاز و پیشگام، و روستائی بودن کارگران باعث شدند که طبقه کارگر ما در دوران حاکمیت پهلوی هیچ حرکت و رشد و جنبشی نداشته باشد و حرکت‌هایی نظیر حرکت کارگران در ۲۸ مرداد و از این قبیل، همه حرکت‌هایی شوری بر اساس احساس بوده‌اند، نه مبارزاتی بر اساس خودآگاهی و تشکل. زیرا اگر مبارزات کارگران در آن تاریخ بر اساس خودآگاهی بود، از حرکات حزب توده که تماماً به سود امپریالیسم و به ضرر خود کارگران تمام شد این چنینی حمایت نمی‌کردند و خود این حمایت بی‌دریغ، بیانگر احساسی بودن مبارزات کارگری در آن تاریخ است.

آگاهی‌های اندک کارگران که در خلال سال‌های ۴۲ - ۳۹ برای آن‌ها فراهم شد نیز نتوانست مبارزه‌ای اصولی را توسط آن‌ها پایه ریز نماید. وضعیت طبقه کارگر به

همین صورت کم و بیش ادامه داشت تا می‌رسیم به انقلاب جمهوری.

بررسی نقش و تاثیرات کارگران در انقلاب جمهوری:

بدون شک قشر پیشتاز در انقلاب جمهوری، قشر خرده بورژوازی بوده است و کارگران در آن نقش و رل پیشتازی ایفا ننموده‌اند. در کشورهای تحت سلطه سطح آگاهی شهرنشینان بیشتر از روستائینان می‌باشد، کارگران اگر چه از روستا آمده‌اند و در شهرها ساکن شده‌اند، اما آگاهی سیاسی‌شان بندرت از همان سطح آگاهی روستائیان فراتر می‌رود، اما خرده بورژواهایی که از همه طرف تحت ظلم و ستم و فشارهای مختلف رژیم‌های خودکامه قرار داشتند از زمینه عینی مساعد و مناسبی برای شرکت در انقلاب برخوردارند و به محض فراهم شدن زمینه ذهنی به این کار دست خواهند زد. لذاست که در انقلاب جمهوری عناصر خرده بورژوا را پیشتاز می‌بینیم. انقلاب جمهوری، انقلاب ناری بود، بدین معنی که در یک مقطع شروع شد، حال آنکه انقلاب باید در پروسه مطرح باشد اگر انقلابی طی یک پروسه رشد نماید و شکوفا گردد در ابتدا زمینه ذهنی لازم برای خودآگاه نمودن اقشار مختلف را فراهم می‌آورد، اگر زمینه ذهنی انقلابی فراهم شد، طبقه‌ای که بیش از دیگران از خود صداقت و ایثار و از خودگذشتگی نشان خواهد داد و در انقلاب پیشتاز خواهد بود، طبقه کارگر می‌باشد. زیرا که زمینه عینی انقلاب از قبل برای او فراهم است و او فقط محتاج و نیازمند زمینه ذهنی است. به طور کلی طبقاتی که وابستگی آنها به زندگی کمتر باشد آسان‌تر و راحت‌تر در انقلاب طفره می‌روند. اما در رابطه با زمینه ذهنی و عینی لازم برای انقلاب، خرده بورژوازی از هر دو زمینه برخوردار بود، زمینه عینی آن فشارهای شدید زندگی مصرفی، تورم و... و زمینه ذهنی آن همان مذهب بازاری و مذهب حوزه‌ای بود. تحت تاثیر همین فرهنگ، مذهب حوزه‌ای بود که طبقه واسطه در انقلاب جمهوری پیشتاز گردید و طبقه‌ای که می‌بایست پیشتاز باشد، (کارگران) بسیار دیرتر از دیگران در انقلاب شرکت نمود و به هر حال رل پیشتازی نداشت و این فقط به خاطر فراهم بودن زمینه ذهنی برای عناصر خرده بورژوا و عدم آن برای کارگران می‌باشد. البته همان طور که گذشت نقش کارگران را در پیروزی انقلاب جمهوری نمی‌توان انکار نمود اما بحث بر سر آن است که طبقه کارگر باید نقش پیشتازی داشته باشد نه نقش تکمیل کننده پیروزی و متاسفانه حتی روشنفکران ما نتوانسته‌اند این دو مسئله اساسی را (نقش پیشتازی و نقش پیروزکننده گی) از یکدیگر تفکیک نمایند و مرتب صحبت از اعتصاب کارگران نفت، ماشین سازی و... می‌نمایند، حال آنکه نقش کارگران در انقلاب جمهوری نقش کاتالیزوری و پیروز کنندگی بوده است نه نقش تشکل دهنده گی. کارگران بر اساس برخورداری از زمینه‌های عینی، که وجود

و حضور امپریالیسم را با گوشت و پوست خویش حس می‌نمایند، باید بیش‌تازترین عناصر هر انقلابی باشند و این میسر نیست مگر آنکه زمینه‌های ذهنی لازم هم برای خودآگاهی آنان فراهم آید، والا حداکثر همچون انقلاب جمهورییت نقش تکمیل‌کننده گی بر عهده خواهند داشت.

پس از انقلاب، هژمونی باید ادامه مبارزه را شکل می‌داد تا انقلاب استمرار و جهت خویش را از دست ندهد و با تکیه بر موضع ضد استثماری، متوجه طبقه کارگر می‌شد و سعی می‌کرد با در پیش گرفتن یک سلسله برنامه‌های اصولی و حساب شده، این طبقه را که در نهایت خود نیز مصرف‌کننده شده بودند، به کارهای تولیدی در قسمت‌های مختلف (کشاورزی، دامداری، ...) وادارد تا هم در جهت مبارزه ضد امپریالیستی و ضد استثماری خویش گامهای مثبتی برداشته باشد و خود را از وابستگی شدید اقتصادی رها نکرده باشد و هم با تکیه بر بزرگترین طیف زحمتکش جامعه، پایگاه مطمئنی برای خویش کسب کرده باشد و این باعث می‌شد که هر چند که کارگران در انقلاب بیش‌تاز نبودند، ولیکن ماهیت هژمونی طبقه حاکم به گونه‌ای باشد که آن‌ها طرفدار منافع طبقه کارگر باشند، در اینجاست که روند انقلاب بالاخره به سود و در وحدت منافع طبقه زحمتکش به پیش می‌رفت. اما هژمونی فعلی از نظر منافع و از نظر ماهیت طبقاتی چون در خدمت طبقه متوسط جامعه می‌باشد اگر هم تلاشی برای طبقه زحمتکش انجام می‌دهد، تلاشی است واکنشی نه کنشی، و آنهم واکنشی در مقابل نیروهای مترقی، زیرا که نیروهای مترقی بر کارگران و سایر اقشار زحمتکش جامعه تکیه می‌کنند و خود را تنها حامی واقعی آن‌ها معرفی می‌کنند، لذا برای خنثی نمودن تلاش نیروهای مترقی، تلاش‌های واکنشی‌ای در جهت جلب طبقه کارگر به سوی خود، به منصفه ظهور می‌رساند. اما این تلاش‌ها که از سوی هژمونی و در رابطه با طبقه کارگر انجام می‌شود و دارای ماهیتی رفرمی، سطحی و شعاری می‌باشند، رفته رفته که حاکمیت اقشار مرتجع هیئت حاکمه تثبیت می‌شود، همین شعارها و سیله‌ای شدند برای اولاً فریب طبقه کارگر و ثانیاً کانالی که از طریق آن بتوانند فعالیت نیروهای مترقی را کنترل نمایند. لذا راهی کارخانه‌ها و سایر مراکز کارگری شدند و با تشکیل شوراهای الفائی ستون پنجمی برای خود در این مراکز بوجود آوردند و توسط همین شوراها فعالیت نیروهای مترقی را در مراکز کارگری زیر نظر گرفتند.

چگونگی برخورد با طبقه کارگر جهت رشد و باروری انقلابی آن در شرایط کنونی:

اکنون که تا اندازه‌ای با تاریخچه پیدایش، سیر تحولات، وضعیت کنونی و بالاخره

رابطه هژمونی و هیئت حاکمه با طبقه کارگر آگاه شدیم، می‌توانیم جهت رشد و باروری آن در شرایط حاضر، برخوردی اصولی با آن داشته باشیم.

اساسی‌ترین مسئله در این قسمت آن است که متوجه باشیم، طبقه کارگر، قشر و طبقه‌ای نیست که ما حقوق آن را برایش بگیریم و به او بدهیم. بلکه کارگران خود باید برای احقاق حقوق ضایع شده‌شان قیام نمایند، زیرا اگر این مسئله احقاق حقوق توسط نیروهای پیشتاز برای گروه‌هایی از مستضعفین که توانائی آنرا ندارند، مجاز باشد، به هیچ وجه آن را برای کارگران نمی‌توان جایز دانست، زیرا کارگران از آنچنان زمینه‌های عینی مناسبی برای رشد برخوردارند که با اندک تلاشی می‌توان آن‌ها را بحرکت و جوشش واداشت و از آنان نیروی انقلابی عظیمی ساخت. اما اگر قرار بر آن باشد تا حقوق طبقه کارگر توسط پیشتازان کسب و با آن‌ها داده شود، کارگران در همان شرایطی از رشد فکری که هم اکنون هستند باقی خواهند ماند، هر چند که این امر امکان‌پذیر نیست، زیرا که پیشتاز بدون کمک و پشتیبانی نیروی عظیم کارگران موفق به اینکار نخواهد گشت.

در این رابطه مسئله اساسی آن است که زمینه مساعد و مناسبی فراهم آوریم تا استعدادهای کارگران در آن زمینه بارور گردد و راسا برای احیای حقوق خود اقدام نمایند. و این زمینه همانطور که قبلا گفته شد از دو عنصر «خودآگاهی» و «تشکل» تشکیل می‌یابد. مسئولیت آنانی که به طبقه کارگر و منافعش می‌اندیشد آن است که با جدیت تمامی سعی در خودآگاه نمودن کارگران بنمایند، کارگران ما رنج و درد و فقر را با گوشت و پوست خویش لمس می‌کنند. حال باید به آن‌ها گفت علت این رنج و درد چیست، باید به آن‌ها گفت حقتان در کجاست؟ در چنگ کیست، بروید و آنرا بگیرید، نه اینکه نان و پزشک و دارو برایشان ببریم، در این صورت تا ابد نخواهند فهمید که حقتان را چه کسی می‌برد و... و یقه چه کسی را باید بگیرند، باید به کارگران خودآگاهی داد، این تنها و بزرگترین و طاقت فرساترین وظیفه عناصر پیشگام و پیشتاز در برابر کارگر می‌باشد، در این صورت ما نیروی عظیمی را برای احیای حقوق انسانی - اجتماعی، مکتبی شان بسیج و به حرکت درآورده ایم و تا رسیدن پیروزی کامل از پای نخواهند نشست و با اضافه کار، سود سهام و بیمه درمانی و... عرش انقلابیشان سیراب نخواهند شد. پس از آن، عنصر دوم زمینه مناسب برای رشد کارگران «تشکل» می‌باشد، که خود در سایه خودآگاهی فراهم خواهد گشت. به عبارت دیگر به محض آنکه کارگران دریابند برای مبارزات خویش نیاز به تشکیلات دارند، خود در رفع این نقص کوشا خواهند بود. بنابراین برخوردهای متداول با طبقه کارگر که حتی دامنگیر نیروهای پیشتاز ما هم شده است و ضمن آن برخوردها بجای آنکه کارگران را خودآگاه نمایند برای آن‌ها یک سلسله امتیازاتی از قبیل میزان ساعات کار در هفته، وضع مرخصی، سود سهام، حق اعتصاب و... طلب می‌نمایند تنها باعث

رکود طبقه کارگر می‌گردد. اساسا سرآغاز این گونه برخوردها با طبقه کارگر به خود بورژوازی بر می‌گردد که با اعطای امتیازات مختلفی به کارگران آن‌ها را آمبورژوازه می‌کرد و از این طریق مانع از رشد ویژگی‌ها و خلاقیت‌های آنان می‌گشت.

با توجه به آنچه گذشت در برخورد با طبقه کارگر اساسی‌ترین مسئله فراهم نمودن زمینه ذهنی رشد و باروری کارگران می‌باشد. این زمینه ذهنی با زمینه عینی که کارگران از آن برخوردارند در یک رابطه دلادلی باعث رشد کارگران و درنهایت قیام آن‌ها می‌گردد اما در شرایط حاضر فراهم نمودن زمینه ذهنی عبارت است از خودآگاه نمودن کارگران نسبت به دشمن اصلی طبقه کارگر، «امپریالیسم»، این مسئله ضرورت حیاتی دارد و در صورتی که پیشتازان بتوانند به این مهم نائل آیند، چه بسا که نیروی عظیم طبقه کارگر مورد سوء استفاده واقع شود و امپریالیسم در سایه جهل و نادانی کارگران آن‌ها را آلت اجرای مقاصد شوم و ضد انسانی خویش گرداند. نظیر آنچه در شیلی اتفاق افتاد، اگر کارگران معدن شیلی ماهیت امپریالیسم را و دشمن واقعی و دوست حقیقی خود را شناخته بودند هرگز بر علیه آئنده اقدام به اعتصاب نمی‌نمودند اما مشاهده می‌نمائیم که همین ناخودآگاهی طبقه کارگر مستمسکی در دست دشمن شد و بالاخره حامی حقیقی کارگران بدست کارگران نابود گشت.

بنابر این خودآگاهی کارگران نسبت به امپریالیسم در شرایط امروزین ما اساسی‌ترین و سرنوشت سازترین امر در رابطه با طبقه کارگر می‌باشد.

مسئله شوراهای در رابطه با طبقه کارگر:

در صورتی که پیشتازان و پیشگامان حرکت‌های اجتماعی بتوانند خودآگاهی لازم را در طبقه کارگر بوجود آورند، کارگران با تشکیل شوراهای گوناگون می‌توانند خود را سا انجام امورات مربوط به خود را به عهده گیرند. در اینجا این شورا است که چگونگی حل مسائل مختلف را تعیین می‌نماید. به عبارت دیگر با قبول سیستم شورائی، این شورا است که با در نظر گرفتن جمیع شرایط، ساعات کار، مرخصی، اضافه کار و... کارگران را تعیین و ابلاغ می‌نماید. در شرایطی که درگیر مبارزه ضد امپریالیستی باشیم، شاید لازم باشد که کارگران شبانه و روز کار کنند، ممکن است بجای کار در کارخانجات، لازم باشد به مبارزه مسلحانه علیه امپریالیسم بپردازند و مسایل دیگری از این قبیل همه اموراتی می‌باشند، نه اینکه نیروهای دیگر برای کارگران تعیین نمایند که چه بکنند و چه نکنند. اصولا در صورتیکه موفق به خودآگاه نمودن کارگران بشویم، مسائل بر اساس احساس مسئولیت انجام خواهند شد نه بر اساس ماموریت. در یک سیستم شورائی و در یک حکومت خلقی و مکتبی انگیزه حرکت و مبارزه را احساس مسئولیت تشکیل می‌دهد، نه ماموریت. و براساس احساس مسئولیت است که کارگر

تمام توان و استعداد خویش را در اختیار انقلاب و اهداف آن قرار می‌دهد. در اینجاست که شورا مسئولیت‌های فرد کارگر را مشخص و معین می‌نماید و کارگر نیز با تلاش خویش آن‌ها را دنبال می‌نماید.

اما باید دقیقاً متوجه بود که شورا غیر از سندیکالیسم می‌باشد، مسائلی که در سندیکالیسم مطرح است همه مسائلی هستند که جنبه صنفی و اقتصادی دارند. ولیکن شورا ورای این مسائل می‌باشد. شورا سیستمی است که دارای روابط فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و بالاخره کشوری می‌باشد. در صورتی که سندیکالیسم تنها بر جنبه‌های اقتصادی و صنفی مسئله کارگران تکیه دارد. لذا، سندیکالیسم آفت شوراهاست، زیرا که شورا نقطه نظرهای سندیکالیسم را هم دنبال می‌نماید. اما سندیکالیسم نمی‌تواند مسائل مطرح در شوراها را تماماً دنبال نماید، شورا، سندیکالیسم هم می‌باشد، اما سندیکالیسم شورا نمی‌باشد.

بنابراین با قبول سیستم شورائی، شوراها کنترل امور کارخانجات و سایر موسسات کارگری را بر عهده خواهند گرفت و بر اساس درک شرایط و تعیین ضروریات مسئولیت‌های کارگران را مشخص می‌سازند و حقوق حقه ایشان را به آن‌ها باز می‌گردانند، لذاست که بجای حرکت‌های رفرمی و شعاری و سندیکالیستی باید هم و هم خویش را مصروف خودآگاه نمودن، تشکل و برپائی شوراها در مراکز کارگری نمائیم.

برپائی شوراها در کلیه سطوح و ارتباط ارگانیک آن‌ها باعث می‌شود تا کوچک‌ترین نهاد مملکت در تصمیم‌گیری‌های حیاتی و سرنوشت ساز کشور دخالت داشته باشند و از انحراقات جلوگیری نمایند. در اینجاست که کلیه نیروها دست در دست یکدیگر برای برپائی جامعه‌ای توحیدی که در آن از فقر و رنج و درد و ستم و یوغ استعمار و... خبری نباشد و عرفان، برابری، آزادی ارکان آن را تشکیل دهد، به تلاشی عظیم و تاریخ ساز خواهند پرداخت.

پیروز باد مبارزات خودآگاهی بخش عناصر پیشگام و بیشتاز.